

توافق سیاسی لوزان (۱) :

پیروزی صلح طلبان، شکست جنگ طلبان و نتایج استراتژیک

محمد سهیمی

مقدمه

سرانجام بعد از نزدیک به ۱۸ ماه مذاکره بین جمهوری اسلامی و گروه ۵+۱ -- پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل بعلاوه آلمان -- یک بیانیه سیاسی در باره خطوط اصلی موارد مورد توافق دو طرف در دوم آوریل ۲۰۱۵ در شهر لوزان در سوئیس منتشر شد. این بیانیه توسط خانم فدریکا مگرینی، رئیس سیاست خارجی و امور امنیتی اتحادیه اروپا قرائت شد. وزارت خارجه آمریکا نیز متنی را در باره اصول مورد توافق منتشر کرد که با متن قرائت شده در لوزان تفاوت دارد. فرانسه نیز ادعا دارد که اصول مورد توافق با آنچه که ایران و آمریکا ادعا میکنند تفاوت دارند. قرار بر این شده است که تا پایان ماه جون قرار داد اصلی برای چگونگی اجرای اصول مورد توافق، بعد از مذاکرات که احتمالا بسیار سخت خواهند بود، به امضای دو طرف برسد.

هدف مقاله دو قسمتی کنونی بحث در باره مفاد این توافق سیاسی، و هم چنین واکنش ایرانیان داخل و خارج از کشور در باره توافق است. همچنان که انتظار میرفت، اعلام توافق واکنش‌های بسیار وسیعی را در سطح جهان، از جمله در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور برانگیخت. در داخل کشور بجز جناح‌های تندرو که اصولا به دلایل گوناگون مخالف هر گونه توافق با غرب بر سر برنامه هسته‌ای ایران بودند و هستند، واکنش مردم بسیار مثبت و همراه شادمانی بسیار بوده است. به گمان نگارنده، ایرانیان خارج از کشور و واکنش آنها به توافق را میتوان به دو دسته تقسیم نمود.

دسته اول شامل هموطنانی است که مخالف توافق بین جمهوری اسلامی و غرب و بهبود روابط، و یا دستکم کاهش تنش بین دو طرف هستند، و امیدوار بودند [و هنوز نیز هستند] که تحریم‌های اقتصادی بر ضد مردم ایران نه تنها ادامه یافته، بلکه تشدید نیز بشوند. برای بخشی از این اقلیت منافع شخصی بسیار مهمتر از منافع و مصالح ملی است. آنان مدتهاست از این راه نان می‌خورند. بودجه‌های میلیون دلاری و یورپی که در این سالها دریافت کرده اند، آنها را بدعادت کرده و نگرانند که این بودجه‌ها قطع شوند. آنان به طور مطلق فاقد پایگاه اجتماعی در ایرانند و تنها راه رسیدن به قدرت را تحریم و حمله نظامی به ایران می‌دانند.

فرقه خائن مجاهدین خلق که با صدام حسین و ارتش او در یک جبهه علیه ایران می‌جنگید و برای صدام حسین جاسوسی می‌کرد، بعدها به جاسوس هسته‌ای تبدیل شد و با افتخار اطلاعاتی را که از اسرائیل دریافت می‌کرد افشا می‌کرد. چند هفته قبل از اعلام توافق لوزان، علیرضا جعفر زاده، "وزیر خارجه" مسعود رجوی خائن، به "افشاگری جدیدی در باره یک "کشف" جدید" این فرقه خائن، یعنی یک مرکز مخفی هسته‌ای جدید ایران، اقدام نمود که محتویات آن از لحاظ علمی و هسته‌ای آنقدر مضحک بود که حتی حامیان این فرقه خائن در آمریکا نیز آنرا جدی نگرفتند. برای این فرقه خائن حمله نظامی به ایران تنها راه کسب قدرت است.

همانطور که نگارنده در مقالات و مصاحبه‌های خود بارها خاطر نشان کرده است، تشدید تحریم‌ها در نهایت به جنگ منتهی خواهد شد. این حقیقت را نه تنها کارشناسان برجسته غربی بارها تأکید کرده‌اند، بلکه پرزیدنت اوباما نیز در سخنان خود در محوطه جلوی کاخ سفید بعد از اعلام تفاهم نامه ذکر کرد. بخاطر داشته باشیم که شدیدترین تحریم‌ها بر ضد مردم عراق در دهه ۱۹۹۰ به هجوم غیر قانونی به این کشور در سال ۲۰۰۳ منتهی شد، ضمن آنکه تحریم‌ها باعث مرگ دستکم ۵۷۶،۰۰۰ کودک و نوجوان عراقی نیز شد.

در گروه دوم ایرانیانی هستند که یا با برنامه هسته‌ای به کلی مخالف بودند و هستند، و یا از آن در سطوح مختلف حمایت میکنند، ولی هر دو از مذاکرات هسته‌ای و تفاهم با غرب حمایت میکنند چون مصالحه با غرب را در راستای منافع و مصالح ملی ایران ارزیابی میکنند.

هدف مقاله کنونی تحلیل توافق لوزان و واکنش هموطنان هم در داخل و هم در خارج از کشور است. مانند تمامی مقالات نگارنده منابع مقاله در پی دی اف آن موجود هستند.

مصالحه و یا جنگ

به گمان نگارنده بسیاری از هموطنان در باره هدف اصلی مذاکرات بین جمهوری اسلامی و گروه ۱+۵ تصور اشتباهی دارند. به نظر نگارنده هدف اصلی دولت آقای حسن روحانی مصالحه در باره برنامه هسته‌ای برای جلوگیری از جنگ و حمله آمریکا، اسرائیل، و متحدان آنها به ایران و محدود نمودن و حفظ زیر بنای هسته‌ای کشور بود و هست.

دولت آقای محمد خاتمی و آقای روحانی که در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران و مذاکره کننده ارشد کشور در مذاکرات با سه کشور فرانسه، بریتانیا و آلمان بود، به همراه آقای محمد جواد ظریف خواهان محدودیت کامل برنامه هسته‌ای ایران بودند. در آن زمان جمهوری اسلامی پیشنهاد کرده بود که تعداد گل سانتریفیوژهای ایران به سه هزار محدود شود، پروتکل الحاقی پادمان ایران توسط مجلس تصویب و به اجرا گذاشته شود [ایران پروتکل را بطور داوطلبی از اکتبر ۲۰۰۳ تا فوریه ۲۰۰۶ به اجرا گذاشت]، و آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای نظارت و بازدیدهای کامل از ایران و تاسیسات هسته ایران داشته باشد. در مقابل ایران خواهان تضمین‌های امنیتی و گسترش روابط بازرگانی با اروپا بود. ولی دولت آقای جرج بوش پسر با پیشنهاد ایران مخالفت کرد، و در نتیجه مذاکرات شکست خورد. بنا بر این محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران همیشه مورد حمایت آقای روحانی بوده است.

البته اینک روشن شده که در آن زمان برخی از ایدئولوگ های جنگ طلب "اپوزیسیون همسو" -- همان هایی که معتقد بودند که باید با فشارها و تهدیدهای دولت آقای بوش، عربستان سعودی و اسرائیل بر ضد ایران همسو بود -- به دولت آقای بوش مشورت می دادند که به هیچ وجه سازش هسته ای با جمهوری اسلامی را نپذیرد. اینان همان هایی هستند که بعدها هم از حمله نظامی به لیبی و سوریه بنام دخالت به اصطلاح بشر دوستانه دفاع کردند و خشونت گروه های تروریستی سوریه را موجه و قابل آموختن برای اپوزیسیون ایرانی قلمداد کردند.

با بر روی کار آمدن آقای محمود احمدی‌نژاد و سیاست مقابله با غرب و اسرائیل ایشان و مهمترین حامی ایشان، یعنی آیت‌الله علی خامنه‌ای، دو روند جدید به وجود آمدند. از یک طرف دولت آقای احمدی‌نژاد بی

محابا به گسترش سریع برنامه هسته‌ای اقدام نمود، و از طرف دیگر آقای احمدی‌نژاد و حامیان ایشان نه تنها به شعار دادن در باره اسرائیل، واقعه تاریخی هلوکاست، و مسائل مربوطه پرداختند، بلکه در محاسبات خود در باره قدرت غرب برای تحمیل تحریم‌های کمرشکن اقتصادی بر ضد مردم ایران دچار اشتباهات فاحشی شدند، که نگارنده آنرا در یک مقاله قبلی توضیح داد و نیازی به تکرار آن نیست. در نتیجه اسرائیل و غرب از شعارهای توخالی ولی ضد مصالح و منافع ملی ایران بر ضد اسرائیل نهایت بهره‌برداری را نمود، و نه تنها پرونده هسته‌ای ایران را برای منافع دولت اسرائیل به شورای امنیت سازمان ملل ارسال نمود که به نظر نگارنده و بسیاری از کارشناسان حقوق بین‌المللی غیر قانونی بود، بلکه با استفاده از قدرت خود در شورا به تصویب قطع نامه بر ضد ایران اقدام نمود، که اساس آنها نیز کاملاً قانونی نبوده است.

صرف نظر از هر گونه نظری که تک تک ما ایرانیان در باره نظام ولایت فقیه، جنایت این نظام در طول نزدیک به چهار دهه و تندروهای ایران داریم، واقعیت این است که به دلیل سیاست‌های مخرب و ضد ملی آقای احمدی‌نژاد و حامیان اصلی ایشان، یعنی آیت‌الله خامنه‌ای و سرداران سپاه در طول هشت سال ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، آقایان روحانی و ظریف و حامیان آنها در داخل کشور، یعنی آقایان خاتمی و اکبر هاشمی رفسنجانی و طرفداران آنها بخوبی آگاه بودند و هستند که حالت نه جنگ و نه صلح بین جمهوری اسلامی و غرب قابل دوام نبود و نیست. به همین دلیل، با توجه به سیاست این گروه در زمان دولت آقای خاتمی برای محدود کردن برنامه هسته‌ای، و همچنین خطر به سرعت در حال افزایش حمله نظامی به ایران، دولت آقای روحانی از زمان انتخاب به دنبال حل و فصل بحران هسته‌ای از طریق دیپلماتیک و جلوگیری از جنگ، و همچنین فروپاشی کامل اقتصاد ایران، هم به دلیل تحریم‌های کمرشکن و غیر قانونی غرب و هم به دلیل فساد عظیم و بی‌لیاقتی غیر قابل باور آقای احمدی‌نژاد، بود. از این منظر، توافق لوزان در راستای منافع و مصالح ملی ایران میباشد. به گمان نگارنده، توافق لوزان قبل از هر موضوع دیگری پیروزی صلح طلبان بر جنگ طلبان غربی، اسرائیلی، و حتی ایرانی [که هم در داخل و هم در خارج از کشور حضور دارند] میباشد، و از این نظر مبارک و میمون است.

ادعاهای مخالفان و مقایسه آنها با مفاد توافق

بخشی از مخالفان توافق لوزان که در گذشته خواهان برچیده شدن کامل برنامه هسته‌ای ایران بودند، و تنها آنرا بعنوان ماجراجویی تندروها در ایران ارزیابی میکردند، ناگهان فوق ملی گرا شده و توافق لوزان را "ترکمنچای" جدید قلمداد میکنند. برخی از آنها "پروفسور دانشگاه" و "کارشناس مسائل هسته‌ای" قلمداد می‌شوند، در حالیکه حتی یک مقاله به زبان انگلیسی در یک نشریه تخصصی یا غیر تخصصی ندارند. در باره این گروه از هموطنان به بحث خواهیم پرداخت، ولی قبل از آن باید خود ادعا مورد بررسی قرار گیرد.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی امتیازات مهمی را واگذار نمود تا به توافق دست یابد. ولی فقط جمهوری اسلامی نبود که امتیاز به غرب داد، بلکه غرب نیز امتیازات مهمی را واگذار نمود. این موضوع که آیا امتیازات غرب به جمهوری اسلامی به نفع مردم ایران است موضوعی است جدا. برای درک این موضوع کافی است مواضع اولیه دو طرف را در نظر بگیریم، و بعد آنها را با مفاد توافق لوزان مقایسه کنیم.

راکتور ۴۰ مگاواتی آب سنگین اراک

ایران: این یک راکتور تحقیقاتی است، ولی آماده ایم که طراحی آنرا تغییر دهیم تا پلوتونیوم کمتری تولید کند، و تضمین می‌کنیم که زباله سوختی راکتور را پردازش دوباره برای جدا سازی پلوتونیوم از آن نکنیم.

غرب: راکتور اراک باید با یک راکتور آب سبک با ظرفیت کمتر جایگزین شود.

توافق لوزان: مغزه راکتور اراک، آن‌طور که جمهوری اسلامی پیشنهاد کرده بود، تغییر خواهد یافت تا پلوتونیوم کمتری تولید کند [۱۰ درصد اولیه] و زباله به خارج فرستاده خواهد شد.

تاسیسات غنی سازی فردو

ایران: تاسیسات، که اکنون دارای حدود سه هزار سانتریفیوژ است، تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بکار خود ادامه خواهد داد.

غرب: تاسیسات باید تعطیل و در نهایت ویران شود.

توافق لوزان: ۲ هزار سانتریفیوژ از فردو خارج می‌شود و باقیمانده سانتریفیوژها برای جدا سازی ایزوتوپ‌های هسته‌ای برای پژوهش و مصارف پزشکی مورد استفاده قرار می‌گیرند. فردو به یک مرکز تحقیقاتی تبدیل می‌شود. مجله ساینس، مهمترین مجله علمی دنیا، این موضوع را مورد بحث قرار داده است.

تعداد سانتریفیوژها

ایران: ۹۵۰۰ سانتریفیوژ کنونی که در حال تولید اورانیوم غنی شده هستند بکار خود ادامه خواهند داد، و ده هزار سانتریفیوژ ساخته شده در فرصت مناسب نصب خواهند شد.

غرب: ایران باید فقط حدود ۵۰۰ سانتریفیوژ به منظور داشتن یک "برنامه غنی سازی سمبولیک" باشد. باقیمانده سانتریفیوژها باید نابود شوند.

توافق لوزان: ایران دارای ۵۰۰۰ سانتریفیوژ فعال برای ۱۰ سال خواهد بود [مقامات ایران می‌گویند این رقم ۶۱۰۰ است]، و از سال یازدهم قادر خواهد بود که تعداد آنها را به تدریج افزایش دهد. باقیمانده سانتریفیوژها تحت نظارت آژانس انبار خواهند شد.

تحقیقات در باره سانتریفیوژهای پیشرفته

ایران: تحقیقات باید ادامه یابند.

غرب: تحقیقات باید کاملاً متوقف شوند.

توافق لوزان: ایران قادر خواهد بود به تحقیقات ادامه دهد. سطح آن در مذاکرات آینده تا ماه جون مشخص خواهد شد.

مدت توافق

ایران: هفت سال.

غرب: [در ابتدای مذاکرات] ۲۵ سال؛ [در مراحل میانی مذاکرات] مدت "دو رقیمی".

توافق لوزان: ده سال برای سانتریفیوژهای فعال، پانزده برای برخی دیگر از محدودیت ها، و ۲۵ سال برای بازرسی ها.

سطح غنی سازی

ایران: سه تا پنج درصد برای سوخت راکتور آب سبک بوشهر و راکتورهای بعدی. ۱۹,۷۵ درصد برای تامین سوخت راکتور تحقیقاتی تهران، که بعد از آن متوقف خواهد شد.

غرب: غنی سازی در سطح ۳-۵ درصد در ۵۰۰ سانتریفیوژ، و هیچگونه غنی سازی در سطح بالاتر.

توافق لوزان: جمهوری اسلامی پس از توافق موقت ژنو غنی سازی در سطح ۱۹,۷۵ درصد را متوقف کرد [حتی بیشتر از سوخت راکتور تهران ذخیره شده بود]. بر طبق توافق لوزان، سطح متوسط غنی سازی در نطنز ۳,۶۷ درصد خواهد بود.

میزان ذخیره اورانیوم غنی شده در ایران

ایران: ذخیره در ایران باقی خواهد ماند و به صفحات و میله‌های سوختی تبدیل خواهد شد.

غرب: تمامی ذخیره باید به خارج فرستاده شود.

توافق لوزان: در هر برهه زمان ایران میتواند تا ۳۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده در سطح متوسط ۳,۶۷ درصد داشته باشد. مابقی باید برای تبدیل به میله‌های سوختی به خارج ارسال شوند.

پروتکل الحاقی

ایران: بازرسی‌های بیشتر اجازه داده خواهند شد، و پروتکل در مرحله آخر پس از لغو تحریم‌ها به تصویب مجلس خواهد رسید.

غرب: ایران باید پروتکل را تصویب و اجرا کند. جمهوری اسلامی پروتکل را در سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۶ برای مدت دو سال و نیم بطور داوطلبی اجرا کرده بود.

توافق لوزان: ایران پروتکل را پس از امضای قرار داد نهایی به اجرا خواهد گذاشت، ولی هیچ اشاره‌ای به تصویب آن توسط مجلس نشده است. در نتیجه، اجرای آن همچنان داوطلبی است.

موشک‌های بالیستیک ایران

ایران: در دستور کار مذاکرات نیستند.

غرب: موشک‌ها باید بخشی از مذاکرات باشند.

توافق لوزان: هیچ اشاره‌ای به موشک‌ها وجود ندارد.

رابطه بین میزان غنی سازی و احتیاجات انرژی ایران

ایران و غرب: ایندو با هم ارتباط دارند، و در توافق موقت ژنو این اصل گنجانده شد، اگر چه ایران راضی نبود.

توافق لوزان: هیچ اشاره‌ای به موضوع نشده است.

یک نکته مهم سخنرانی چندی پیش آقای خامنه‌ای بود که در آن اعلام کرده بودند که ایران به ۱۹۰،۰۰۰ واحد کاری جدا سازی، یا سو، احتیاج دارد. هر سانتریفیوژ دارای یک سو میباشد. سانتریفیوژهای نطنز دارای سو ۱،۳ هستند که در نتیجه ایران باید حدود ۱۴۳،۰۰۰ از آنها را نصب کند. سانتریفیوژ ای آر-۵ که آزمایش‌های اولیه بر روی آنها توسط ایران انجام شده‌اند دارای سو ۵ هستند، که معنی آن این است که ایران در نهایت باید ۳۸،۰۰۰ از آنها را نصب کند.

ولی در همان سخنرانی آقای خامنه‌ای صریحاً ذکر کرده بودند که این احتیاج نهایی ایران است، و نه برای آینده نزدیک.

کدام طرف امتیازات بیشتری بدست آورد؟

پاسخ به این سوال که کدام طرف امتیازات بیشتری بدست آورد کار ساده‌ای نیست. ، اگر مبنای ارزیابی مقایسه مواضع دو طرف در آغاز مذاکرات با آنچه که در تفاهم نامه آمده است باشد، این جمهوری اسلامی بود که امتیازات بیشتری بدست آورد. نگارنده از خوانندگان گرامی دعوت میکند [این مقاله در نشنال ریویو](#)، یکی از مهمترین بلند گوه‌های جناح راست آمریکا، را مطالعه کنند که معتقد است که جمهوری اسلامی تقریباً "هر آنچه که خواست بدست آورد".

اگر مبنای مقایسه اهداف استراتژیک دو طرف باشد، بحث در باره آن کار ساده‌ای نیست چرا که اهداف واقعی استراتژیک دو طرف با آنچه که در انظار عمومی ابراز میدارند لزوماً یکی نیست. ولی دور از تصور نیست که فرض کنیم اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی قبول مشروعیت برنامه هسته‌ای خود به غرب، حفظ زیربنای هسته‌ای خود، ادامه غنی سازی در سطح محدود، و همچنین آزاد کردن خود از تحریم‌های کمر شکن غرب میباشد [در اینجا بحث بر سر اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی است، نه اینکه آیا این اهداف به سود مردم نیز هست یا خیر]. مهمترین و شاید تنها هدف استراتژیک غرب، بخصوص آمریکا، جلوگیری از قرار گرفتن جمهوری اسلامی برای دستکم ۱۵-۱۰ سال در شرایطی است که بتواند سلاح هسته‌ای را در زمان بسیار کوتاهی تولید کند [اگر فرض بر این باشد که چنین هدفی یا قصدی از طرف جمهوری اسلامی وجود دارد]، با این امید که ۱۵-۱۰ سال دیگر رهبری جوانتر و معتدل تری در ایران قدرت را در دست گیرد. در این صورت، هر دو طرف به اهداف خود رسیده‌اند.

در صورت نهایی شدن توافق، جمهوری اسلامی به یک هدف استراتژیک دیگر نیز دست خواهد یافت، و آن لغو قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل بر ضد ایران است. اگر این چنین شود، صدور دوباره چنین قطعنامه‌هایی بر ضد ایران بسیار سخت، اگر نه غیر ممکن، خواهد بود.

و سر انجام، جمهوری اسلامی ممکن است که به یک هدف استراتژیک دیگر نیز دست یابد، و آن گذاشتن ترمزی است بر برخی از خواسته‌های غیر معقول آژانس و مدیر سیاسی و طرفدار غرب آن، آقای یوکیا امانو، برای بازدید از برخی مراکز نظامی ایران. در باره این موضوع مابین ایران و آژانس اختلافات زیادی وجود دارند، که نگارنده در بسیاری از مقالات انگلیسی خود، مانند اینجا و اینجا، به آنها اشاره کرده است. در مصاحبه روز شنبه ۴ آوریل با تاماس فریدمن روزنامه نگار نیو یورک تایمز پرزیدنت اوباما در باره تشکیل یک کمیسیون بیطرف صحبت کرد. هدف این کمیسیون داوری در باره اختلافات بین ایران، و آژانس و غرب است. اگر آژانس و غرب بخواهند از مکانی در ایران بازدید کنند، و جمهوری اسلامی با آن مخالف باشد، این کمیسیون خواهد بود که داوری خواهد نمود. بنا بر این، بگفته پرزیدنت اوباما، "هیچ طرفی حق وتو نخواهد داشت"، نه غرب و نه ایران. این در واقع به سود جمهوری اسلامی است چون در حال حاضر هر مخالفتی از طرف ایران با اینگونه بازدیدها به عنوان عدم همکاری ایران با آژانس و عدم اجرای تعهدات خود تفسیر میشود.

توافق الجزائر، تحریم‌های غیر قانونی بر ضد ایران، و وادار شدن آمریکا به مذاکره

بر طبق قرار داد الجزائر که در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ برای پایان دادن به بحران گروگان گیری بین ایران و آمریکا به امضا رسید، آمریکا متعهد شد که در امور داخلی ایران دخالت نکرده، و بر ضد ایران تحریم اقتصادی برقرار نکند. هدف این مقاله بحث در باره آن قرارداد نیست، بلکه ذکر تعهدات آمریکا و نقض آنها میباشد.

در ماده ۱ "اصول عمومی" قرارداد چنین آمده است،

"آمریکا تعهد می‌کند که سیاست آن عدم دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم، سیاسی و یا نظامی، در امور داخلی ایران باشد".

در بند ۱۰ "اصول عمومی" چنین آمده است:

"بعد از تصدیق دولت الجزائر مبنی بر اجرای آنچه که در پاراگراف ۳ توصیف شد [که در باره تعهدات ایران بود]، آمریکا تمامی تحریم‌ها بر ضد ایران را که بعد از ۲ نوامبر ۱۹۷۹ برقرار شده بودند را لغو خواهد کرد".

قرار داد الجزائر یک توافق نامه بین‌المللی است که در سازمان ملل نیز ثبت شده است. نه تنها آمریکا به تعهدات خود در قبال عدم دخالت در امور داخلی ایران و عدم برقراری تحریم بر ضد ایران عمل نکرده است، بلکه آنها را بطور فاحشی نقض کرده است. بعنوان مثال، اگر چه دولت پرزیدنت رانالد ریگان برخی از تحریم‌ها را بر ضد ایران لغو کرد، در ۳۰ آوریل ۱۹۹۵ پرزیدنت بیل کلینتون با یک دستور ریاست جمهوری تحریم کامل اقتصادی را بر ضد ایران برقرار کرد که نقض قرارداد الجزائر بود. دولت

پرزیدنت اوباما حتی از اینهم فراتر رفت، و تحریم‌های تصویب شده در کنگره را در خارج از مرزهای آمریکا و بدون اجازه شورای امنیت سازمان ملل بر ضد ایران اعمال کرد و به کشورهای دیگر نیز فشار آورد که آنها را اجرا کنند. این تحریم ها، بخصوص فشار به کشورهای دیگر، کاملاً غیر قانونی و نقض فاحش تمامی موافقت‌های بین‌المللی هستند.

علاوه بر اینها، تهدیدهای مداوم دولت پرزیدنت بوش پسر در باره بمباران ایران، و حتی بمباران ایران با سلاح هسته‌ای، یک "جنایت بر ضد صلح" بودند. در قوانین بین‌المللی، "جنایت بر ضد صلح" اینچنین تعریف میشود، "برنامه ریزی، آماده شدن، آغاز و ادامه جنگ متجاوزانه که ناقض توافق‌ها و قوانین بین‌المللی باشند." اینچنین تعریفی را برای اولین بار دادگاه بین‌المللی نورنبرگ، که جنایات رژیم نازی را مورد محاکمه قرار داد، بکار برد. علاوه بر آن، دادگاه بین‌المللی عدالت اینچنین گفته است، "تهدید یا استفاده از زور از طریق سلاح‌های هسته‌ای ناقض بند ۲، پاراگراف ۴ منشور سازمان ملل میباشد،" و آن بند و پاراگراف منشور چنین تصریح میکنند، "تهدید و یا استفاده از زور بر ضد تمامیت ارضی و یا استقلال سیاسی یک کشور" ناقض منشور است.

تا قبل از توسعه برنامه هسته‌ای ایران، بخصوص آغاز غنی سازی در سطح ۱۹,۷۵ در صد، جمهوری اسلامی دارای هیچ "کارت برنده ای" نبود که آمریکا را وادار به مذاکره در باره تحریم‌های اقتصادی و توقف تهدیدهای نظامی خود کند. فقط زمانی که تعداد سانتریفیوژها در ایران به ۲۰,۰۰۰ رسید، نزدیک به ۸ تن اورانیوم غنی شده در سطح ۳-۵ درصد در ایران ذخیره شد، و جمهوری اسلامی نشان داد که دانش غنی سازی در هر سطحی را بومی کرده است، آمریکا وادار به مذاکره در باره لغو تحریم‌ها و توقف تهدیدهای نظامی خود در برابر محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران شد.

صدها میلیارد دلار هزینه

برخی از مخالفین و حتی موافقین توافق لوزان فریاد برآورده اند که جمهوری اسلامی صدها میلیارد دلار هزینه برنامه هسته‌ای کرده است. این نکته مهمی است که نگارنده آنرا در یک مقاله قبلی به تفصیل مورد بحث قرار داد، و خلاصه آن در اینجا ذکر میشود.

هزینه برنامه غنی سازی را می‌توان بدو قسمت تقسیم کرد: اول، هزینه برپایی خود برنامه شامل تاسیسات، خرید تکنولوژی، مواد اولیه، هزینه‌های تحقیقات، و غیره.

دوم، هزینه‌هاییکه برنامه بر مردم ایران بخاطر تحریم‌های کمر شکن اقتصادی آمریکا و متحدان آن تحمیل کرده است.

حقیقت این است که رقم دقیقی در باره قسمت اول در دست نیست، ولی کارشناسان آنرا حدود چند میلیارد دلار، احتمالاً حدود ۵-۶ میلیارد، برآورد میکنند. ولی به دلائلی که مورد بحث قرار میگیرند، بخش عمده این قسمت از هزینه را غرب بر ایران تحمیل کرد.

هزینه تحمیلی بدلیل تحریم‌ها احتمالاً حدود یکصد میلیارد دلار است و میزان دقیق آن بستگی به نوع ارزیابی دارد. ولی سوال مهم این است: مسول هزینه تحمیلی کیست؟ به نظر نگارنده، دو گروه مسول تحمیل این هزینه هستند: گروه خارجی، یعنی آمریکا و متحدان آن، و گروه داخلی.

به نظر نگارنده بیشتر مسئولیت هزینه تحمیلی متوجه غرب است، و دستکم سه دلیل برای این مدعا وجود دارند:

اول، در ۱۹۸۳، زمانی که جمهوری اسلامی تصمیم به برپایی غنی سازی اورانیوم در ایران را گرفت، به هیچ عنوان قصد مخفی سازی آنرا نداشت، بلکه از آژانس تقاضای کمک کرد، و آژانس هم پس از فرستادن یک تیم کارشناسی خود به ایران با آن موافقت کرد. این امریکا بود که از کمک آژانس به ایران جلوگیری کرد، و در نتیجه برنامه به زیر زمین رفت. اینرا نگارنده در [مقالات متعدد](#)، هم [به فارسی](#) و هم [به انگلیسی](#) بطور کامل و با منابع معتبر شرح داده است، و نیازی به تکرار آن نیست. به زیر زمین رفتن برنامه غنی سازی اورانیوم هزینه برپایی آنرا به شدت افزایش داد.

دوم، در ماه مه ۲۰۰۳ دولت آقای خاتمی [پیشنهاد جامعی](#) به دولت پرزیدنت جرج بوش تسلیم کرد [که بر طبق آن](#) ایران برنامه هسته‌ای خود را بسیار محدود میکرد، پروتکل الحاقی را که به آژانس اجازه میداد از هر جای ایران دیدن کند را اجرا میکرد، و راه حل‌های مناسبی نیز برای حل دیگر اختلافات بین ایران و آمریکا پیشنهاد کرده بود. ولی، همانطور که نگارنده در یک [مقاله انگلیسی خود](#) اظهار کرد، ماه مه ۲۰۰۳ زمانی بود که آقایان بوش و دیک چینی [مست از پیروزی "آسان" خود در عراق بودند](#)، و تصور میکردند که به زودی تهران را نیز تسخیر میکنند. در آن زمان حرفی بر سر زبان مقامات و افسران آمریکائی افتاده بود: "همه می‌خواهند به بغداد بروند، [ولی مردان واقعی به تهران می‌روند](#)." به همین دلیل دولت آقای بوش پیشنهاد دولت آقای خاتمی را رد کرد.

سوم، بعد از آن در طول مذاکرات هسته‌ای بین ایران و سه کشور اروپایی، یعنی انگلیس، فرانسه و آلمان، دولت آقای خاتمی، مذاکره کننده ارشد آن آقای روحانی، و دیپلمات ارشد آن دکتر محمد جواد ظریف، [پیشنهاد کردند که تعداد سانتریفیوژهای ایران](#) را به سه هزار محدود کنند، پروتکل الحاقی را اجرا کنند [که [ایران اینکار را برای نزدیک به سه سال](#) بطور داوطلبی انجام داد]، و محدودیت‌های دیگری را نیز پذیرفته بودند، و در قبال آن فقط تضمین‌های امنیتی می‌خواستند [که به ایران حمله نظامی نشود](#)، ولی بار دیگر دولت آقای بوش و در نتیجه سه دولت اروپایی آنرا نپذیرفتند. در کنفرانس مطبوعاتی بعد از امضای قرار داد موقت ژنو در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳، آقای جان کری وزیر خارجه آمریکا [به این پیشنهاد ایران اشاره کرد](#). از طرف دیگر، نگارنده معتقد است، و دلایل آنرا بطور مبسوط [در یک مقاله انگلیسی](#) توضیح داده است، که مهمترین "برنده" هجوم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ تندرهای ایران بودند که نتیجه آن ظهور آقای احمدی‌نژاد در عرصه سیاسی ایران بود که به همراه آقای خامنه‌ای مسول اصلی داخلی هزینه سنگین تحمیلی بر مردم ایران هستند.

همانطور که ملاحظه میشود، اگر آمریکا مانع از همکاری آژانس با ایران نمی‌شد، غنی سازی ایران به زیر زمین نمی‌رفت. اگر دولت آقای بوش پیشنهادات منطقی و معتدل دولت آقای خاتمی را می‌پذیرفت، برنامه هسته‌ای ایران ده سال پیش محدود میشد، و اگر آمریکا به تعهدات بین‌المللی خود مبنی بر احترام به قوانین و قرار دادهای بین‌المللی عمل میکرد، تحریم‌های غیر قانونی خود را به مردم ایران تحمیل نمیکرد. شکی نیست که حکومت فقیهان جنایات بیشماری را در ایران مرتکب شده است، ولی در این مورد بخصوص این آمریکا و متحدان آن میباشند که هزینه عظیمی را بخاطر سیاست‌های امپریالیستی و هژمانیک خود بر مردم ایران تحمیل کرده‌اند. سناتور مارک کرک، سناتور جمهوری‌خواه از ایالت ایلینویز، همان کسی که آن [صحبت معروف را کرد](#) که، "دلیل شرکت من در انتخابات این است که من خودرا وقف بقای اسرائیل در قرن بیست و یکم کرده‌ام،" [به صراحت می‌گوید](#)، "اشکالی ندارد که نان را

از دهان مردمی [مردم ایران] از کشوری [ایران] بیرون بکشیم که دولت آن مشغول طراحی برای حمله مستقیم به آمریکا است". بنا بر این واضح است که هدف تحریم ها مجازات همه مردم ایران است.

در نتیجه، در عین حال که نگارنده با این اصل که برنامه هسته‌ای هزینه بسیار سنگینی را بر مردم ایران تحمیل کرده است موافقت کامل دارد، او بخش مهمی از مسئولیت تحمیل این هزینه را متوجه غرب و اسرائیل میدانند.

واضح است که مهمترین و تنها مسول داخلی تحمیل هزینه سنگین تحریم‌ها بر مردم ایران شخص آقای خامنه‌ای است. ایشان بودند که با کمک سپاه و بسیج آقای احمدی‌نژاد بی لیاقت و شارلاتان را در سال ۱۳۸۴ از پله‌های قدرت به بالا بردند؛ از سیاست‌های ایشان، بخصوص در زمینه سیاست خارجی و اظهارات ضدّ اسرائیلی ایشان حمایت و دفاع کردند؛ در انتخابات ۱۳۸۸ با وجودی که واضح بود تقلب در سطح وسیع انجام شده بود، و با حداقل شائبه آن در مردم وجود داشت، آقای احمدی‌نژاد را برای بار دوم بر مردم تحمیل کردند، و هرگز در باره فساد عظیم و عمیق دولت آقای احمدی‌نژاد و بی لیاقتی و کارنامه مفتضح اقتصادی ایشان اعتراض که نکردند هیچ، زمانیکه فساد سه هزار میلیارد تومانی کشف شده بود از همه خواستند که **موضوع را "کش" ندهند**، چرا که خود مسول اصلی بوجود آوردن آن شرایط بودند. اینها جدا از اختناق عظیمی بود که بر کشور حاکم بود، و هنوز به مقدار زیادی هست، که به رسانه‌ها و گروه‌ها اجازه نداد که به نقد سیاست‌های آقای احمدی‌نژاد، از جمله سیاست هسته‌ای ایشان بپردازند.

مسئولیت اپوزیسیون همسو

در اینجا باید به مسئولیت "اپوزیسیون همسو" نیز اشاره شود.

آقایان در مقالات و مصاحبه‌های متعدد خود از تحریم‌های غیر قانونی به شدت حمایت کردند، ولی حال که جمهوری اسلامی و غرب به توافق نزدیک شده‌اند، تمامی مسئولیت‌های تحریم‌ها و عواقب آنرا متوجه همان رژیم میدانند. آن مدرس حق التدریسی در یک کالج درجه سه، که خود را پروفیسور خطاب می‌کند، نوشت که شدیدترین تحریم‌ها باید بر ضدّ ایران اعمال شود، و مردم این "هزینه ضروری" را بپردازند تا آزاد شوند. ایدئولوگ جنگ طلب جریان همسویی تحریم‌های کمرشکن را به "**جراحی سرطان**" تشبیه کرد که باید انجام شود. در یک دیدار خصوصی با دکتر احمد شهیر، نماینده مخصوص سازمان ملل در باره حقوق بشر در ایران، یکی از حاضرین به تحریم دارو و عدم ورود آن به ایران اعتراض کرد، ولی همان ایدئولوگ در همان ملاقات ادعا کرد که مردم ایران هیچ مشکلی ندارند و مسافران به ایران با خود دارو به ایران حمل میکنند. حالا همان آقایان برای مردم ایران اشک تمساح میریزند که جمهوری اسلامی هزینه بسیار سنگینی را، که خود حامی آن بودند، بر مردم ایران تحمیل کرده است و چیزی در برابر آن نصیب مردم نشده است. از جمهوری اسلامی انتظاری بجز دفاع از منافع خود نمی‌رود. سوال این است که آقایان که خود را نماینده مردم ایران معرفی میکنند، برای مردم چه کاری انجام داده‌اند، بجز حمایت از تحریم، و جنگ و خشونت در منطقه؟

دموکراسی در سایه جنگ و تحریم؟

همانطور که نگارنده بارها در مقالات و مصاحبه خود اظهار کرده است، پیشرفت جنبش دموکراسی در ایران فقط زمانی ممکن است که سایه جنگ و تحریم از سر کشور ما رخت بریند. تا زمانی که

تهدیدهای نظامی و تحریم‌های اقتصادی وجود داشته باشند، حاکمیت قادر خواهد بود از آنها استفاده ابزاری نموده و جنبش را سرکوب کند. بنا بر این شرط لازم، ولی نه کافی، برای پیشرفت جنبش دمکراتیک پایان یافتن تهدیدهای نظامی و تحریم‌های کمر شکن اقتصادی است. در غیر اینصورت، نباید از مردم انتظار معجزه داشت. آقای اکبر گنجی این حقیقت را در نهایت زیبایی توصیف کردند: "[ما ایرانیان](#) مسیح نیستیم که بر روی دریا راه برویم" و در کشوری غرق در خون و فلاکت اقتصادی معجزه کرده و دموکراسی بر پا کنیم. بنا بر این، آن دسته از هموطنان که برآستی آرزوی یک ایران دمکراتیک را دارند نیز باید از توافق لوزان حمایت کنند، حتی اگر با برنامه هسته‌ای مخالف باشند.

کلام پایانی

به عقیده نگارنده، از هر زاویه نیکه به توافق و یا تفاهم لوزان بنگریم، میبایست آنرا به سود مردم ایران و کشور بیابیم. اگر اعتقاد داریم که برنامه هسته‌ای تلف کردن منابع کشور است، پس محدود کردن آن و پایان یافتن تحریم‌ها به سود کشور است. اگر مخالف تهدیدها و تحریم‌های امپریالیستی هستیم، باز هم تفاهم لوزان به سود کشور است چراکه سایه جنگ را از کشور دور می‌کند، و اگر طرفدار برنامه هسته‌ای هستیم و آنرا به سود کشور ارزیابی می‌کنیم، پس حفظ آن از گزند حملات نظامی نیز به سود کشور است.

در حالیکه اکثریت عظیم مردم در داخل کشور از توافق لوزان خوشحال هستند، میتوانیم دستکم در شادی آنها سهیم باشیم. نگارنده به آندسته از هموطنان که مخالف توافق لوزان هستند پیشنهاد می‌کند که برای مدتی هر چند کوتاه در ایران اقامت کنند تا درک بهتری از شرایط کشور داشته باشند. در اروپا و آمریکا زندگی کردن و مواضع آرمانی گرفتن کار ساده‌ای است، ولی فقط زندگی در ایران در تحت سخت‌ترین شرایط اقتصادی -- شرایط سیاسی که جای خود دارد -- میتواند چشمان ما را بر روی واقعیت‌ها باز کند.

در بخش دوم این مقاله به بحث در باره واکنش اپوزیسیون خارج از کشور به توافق لوزان خواهیم پرداخت.

نگارنده از خوانندگان گرامی دعوت می‌کند که برای دریافت آخرین خبرها و تحلیل‌ها در باره ایران و بقیه خاور میانه، هم به فارسی و هم به انگلیسی، از وبسایت او، [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#) بازدید کنند، و مصاحبه‌ها و دیگر برنامه‌های تلویزیونی او را [در اینجا تماشا کنند](#).